

نویسنده: ستیفان اف. آیزن مین «Steohen.F.Eisenman».

منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «2025-04-25».

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

سه تز در مورد حکومت ترامپ

Three Theses on Trump's Rule



پیشگفتار: سیاست مهاجرت:

جایی خواندم وقتی نویسندگان به تبعید می‌روند، بیشتر از قبل از رفتن شان درباره سیاست‌های کشورهای سابق شان بحث می‌کنند. تصویری از آن در ذهنم دارم - مهاجران ژولیده که در کافه‌ای پر از دود، قهوه و اشنپس دور هم جمع شده‌اند. صداها بلند می‌شود، میزها کوبیده می‌شوند و نوشیدنی‌ها ریخته می‌شوند، تا اینکه سکوتی بر گروه حکمفرما می‌شود - سکوت آوارگی.

دوستان نویسنده من اینجا در نوریچ همگی بریتانیایی هستند و اهل مَشْت کوبیدن نیستند. برداشت آنها از سیاست آمریکا بیشتر با چشمان گرد شده و شوک ساختگی بیان می‌شود. آنها همیشه می‌دانستند، انگار می‌گویند، مشکل وحشتناکی در ایالات متحده وجود دارد؛ حالا اشتباهاتش آشکار شده است. می‌گویند: «تو آمریکایی هستی، نظرت چیست؟» در سکوتی که پس از آن مکالمات ایجاد می‌شود، احساس آوارگی نمی‌کنم، فقط کمی حالت تهوع دارم.

1. فاشیسم شرم‌آور است

مطبوعات و سیاستمداران لیبرال با هشدار مناسب به حملات دولت ترامپ به آموزش، محیط زیست، قانون، سازمان‌های غیرانتفاعی، مهاجران، اقتصاد (تعرفه‌ها) و دانشگاه‌ها واکنش نشان داده‌اند. آنها نقض رویه‌های قانونی و تهدید اقتدارگرایی را توصیف کرده‌اند. آنها رکود اقتصادی، تورم یا رکود تورمی را پیش‌بینی کرده‌اند و در مورد هزینه‌های اخراج یا طرد مهاجران برای ملت - مادی، فکری، فرهنگی - هشدار داده‌اند.

حمله ترامپ بی‌وقفه بوده است و هیچ کس در امان نیست. اگر ساکنان قانونی - مهاجران و دانشجویان - که توسط متمم اول قانون اساسی محافظت می‌شوند، به دلیل گفتارشان در معرض اخراج قرار می‌گیرند، شهروندان دارای حق تولد یا تابعیت نیز همین‌طور هستند. اگر شرکت‌های حقوقی به دلیل انتخاب موکلان خود مجازات شوند، هیچ‌کس نمی‌تواند از دریافت نمایندگی قانونی در صورت نیاز به آن مطمئن باشد. اگر دانشمندان تحقیقاتی به دلیل نادیده گرفتن اولویت‌های دولت ترامپ، بودجه خود را کاهش دهند، هیچ‌کس نمی‌تواند مطمئن باشد که سلامت و ایمنی عمومی محافظت می‌شود. اگر سازمان‌های غیرانتفاعی به خاطر کارهای خیریه‌شان هدف قرار گیرند، چند نفر برای پر کردن شکاف‌های ناشی از شبکه ای امنیت اجتماعی از هم‌پاشیده، اقدام خواهند کرد؟

درست قبل از انتخابات ۲۰۲۴، سیاستمداران دموکرات - از جمله جو بایدن و کامله هریس - شروع به استفاده از کلمات فاشیست یا نازی برای توصیف ترامپ کردند. این اصطلاحات اکنون تا حد زیادی از گفتمان عمومی ناپدید شده‌اند. دانشمندان می‌گویند که آنها از نظر سیاسی بی‌اثر بوده‌اند و همان رأی‌دهندگانی را که بیشتر از همه نیاز به مشارکت داشتند، دلسرد کرده‌اند. هیچ مدرکی برای تأیید این ادعاها وجود ندارد. من فکر می‌کنم دلیل واقعی متفاوت است: گرگ دم در، در اتاق‌های نشیمن ما ساکن شده است و این واقعیت به سادگی شرم‌آورتر از آن است که بتوان آن را پذیرفت. اکثریت رأی‌دهندگان آمریکایی آزادانه یک فاشیست را انتخاب کردند، تأییدی که حتی هیتلر هرگز دریافت نکرد. علاوه بر این، آنها کنگره‌ای را انتخاب کردند که حاضر بود برای توانمندسازی او، خود را ناتوان کند. چه کسی می‌خواهد چنین چیزهایی را بپذیرد؟

2. تعرفه‌های جهانی - یک سیاست هیتلری

از زمان روی کار آمدن، ترامپ هر کاری که از دستش بر می‌آمده برای تثبیت قدرت خود انجام داده است. این کاری است که دیکتاتورها انجام می‌دهند. در زمان هیتلر، این فرآیند Gleichschaltung نامیده می‌شد، به معنای تثبیت یا همسوسازی. رایش‌تاگ

(پارلمان)، دانشگاه‌ها، مشاغل، آموزش، قانون، اتحادیه‌ها، پلیس و ارتش و ارگان‌های جامعه مدنی، از جمله سازمان‌های خیریه و هنری، همگی مجبور شدند از خط‌نازی‌ها پیروی کنند.

بسیاری با میل و رغبت این کار را کردند. آن‌هایی که این کار را نکردند، سرکوب یا نابود شدند.

هیتلر Gleichschaltung را در عرض چند ماه به انجام رساند. ترامپ تنها چهار ماه است که در قدرت است و تاکنون موفق شده است کل سازمان‌های دولتی را منحل کند و حمایت‌های جالافتاده از مصرف‌کنندگان، سرمایه‌گذاران، مدنی و محیط زیستی را تضعیف کند. او USAID، بزرگترین ارائه‌دهنده کمک‌های خارجی دولت، را منحل کرده و برخی از بزرگترین شرکت‌های حقوقی کشور و تعدادی از ثروتمندترین دانشگاه‌های آن را به زانو درآورده است. این یک آنشلوس واقعی است و مانند اتریش، کسانی که به دیکتاتور تن می‌دهند تا زمانی که او در قدرت است، در بندگی او باقی خواهند ماند. با این حال، ترامپ تاکنون در دستیابی به آنچه که باعث انتخاب او شد، یعنی بهبود اقتصاد با کاهش قیمت‌ها، کمتر موفق بوده است.

سیاست‌های اقتصادی ترامپ در نگاه اول متعارف به نظر می‌رسند. ترامپ با پذیرش چارچوب بودجه‌ای که توسط مجلس نمایندگان ایالات متحده ارائه شده است - که حدود ۱/۵ تریلیون دلار از هزینه‌ها را کاهش می‌دهد - خود را محکم در اردوگاه ریاضت اقتصادی قرار می‌دهد. این سیاست هر جمهوری خواهی از زمان هربرت هوور است. نظریه پشت آن تقریباً به شرح زیر است: کاهش هزینه‌ها برای کاهش عرضه پول و کاهش تورم و نرخ بهره. این امر وام گرفتن برای سرمایه‌گذاری در شرکت‌های جدید و تولید کالاها و خدمات بیشتر را برای مشاغل آسان‌تر می‌کند. این به نوبه خود، استخدام را افزایش می‌دهد و حقوق‌ها را افزایش می‌دهد (به دلیل رقابت برای کارگران) و رفاه عمومی ملت را بهبود می‌بخشد.

در واقع، ریاضت اقتصادی هرگز به این شکل عمل نمی‌کند. کاهش هزینه‌ها، هم سطح اشتغال و هم شبکه تأمین اجتماعی را کاهش می‌دهد، کارگران رانایان می‌کند و کسب و کارها را به کاهش حقوق تشویق می‌کند. در نهایت، کمبود تقاضای مصرف‌کننده، کارخانه‌ها و خدمات را بیکار می‌کند و اقتصاد را به سمت رکود سوق می‌دهد. این بحران می‌تواند طولانی یا کوتاه باشد، بسته به نیروهای خارجی موجود برای مهار بحران - جنگ یا نظامی‌گری، یک محرک بزرگ دولتی، افزایش زیاد اعتبار یا یک فناوری در حال تغییر الگو. همانطور که پل سوئیزی نوشت، در سرمایه‌داری انحصاری، "رکود یک هنجار است، اوقات خوب استثنا هستند." در سال‌های اخیر، اقتصاد با سودهای هنگفت در بخش مالی سرپا نگه داشته شده است، اما بخش کمی از آن به توده مردم رسیده است. بنابراین، خشم و سرخوردگی مداوم طبقه کارگر آمریکا، که 70٪ یا بیشتر از جمعیت را تشکیل می‌دهد،

ادامه دارد. (طبقه کارگر شامل کسانی است که فقط با حقوق ، حقوق ماهیانه ، نه سرمایه‌گذاری زندگی می‌کنند).

ترامپ با اخراج هزاران کارمند فدرال و تعطیلی کل سازمان‌ها ، یک جمهوری خواه معمولی عاشق ریاضت اقتصادی است . (این در حالی است که کاخ سفید را با زرق و برق های طلایی پر کرده است.) وعده او برای کاهش مالیات ثروتمندان - حتی اگر این کار کسری بودجه را به شدت افزایش دهد - نیز از شعارهای استاندارد جمهوری خواهان است. همیشه این فقرا هستند که مجبور به پذیرش ریاضت اقتصادی می‌شوند ، نه ثروتمندان. اما جایی که ترامپ راه خود را از ارتدوکس جمهوری خواهان جدا می‌کند، برنامه او برای دستیابی به خودکفایی اقتصادی (خودکفایی) از طریق تعرفه‌ها است. مدل او در اینجا نه رئیس جمهور مک‌کینلی، رئیس جمهور مورد علاقه ترامپ، بلکه آدولف هیتلر است که با او نیز رابطه دارد.

تعرفه، عوارض یا مالیات بر یک کالای وارداتی است. آنها برای هزاره‌ها، عمدتاً برای اهداف فاسد، مانند افزایش ثروت یک حاکم یا جمع‌آوری بودجه برای جنگ‌های فتح، مورد استفاده قرار گرفته‌اند. با این حال ، از اوایل قرن پانزدهم، تعرفه‌ها به دلایل خوش‌خیم‌تر یا حداقل منطقی‌تر استفاده می‌شدند: جایگزینی واردات. پادشاهان متوالی انگلیسی، پشم‌های وارداتی را مالیات می‌گرفتند تا تولیدکنندگان داخلی بتوانند سهم بیشتری از بازار را به دست آورند. در واقع، به دلیل تعرفه‌ها - به علاوه یک نیروی دریایی بزرگ - انگلستان در نهایت تسلط جهانی در تولید و فروش پارچه به دست آورد. قوانین غلات انگلیس (۱۸۱۵-۱۸۴۶) نیز مجموعه‌ای از تعرفه‌ها بودند که برای حمایت از تولید و تجارت بریتانیا در نظر گرفته شده بودند. این قوانین مانع از واردات غلات ، افزایش قیمت محصولات داخلی و ثروتمند شدن زمین‌داران شدند. با این حال، هزینه‌های غذا را نیز افزایش دادند ، گرسنگی را در ایرلند (تحت کنترل انگلیس) تشدید کردند و تولیدکنندگانی را که مجبور به پرداخت دستمزد بالاتر به کارگران خود بودند، به مخالفت واداشتند.

Reciprocal Tariffs		
Country	Tariff Charged to the U.S. (Current Legislation and Trade Statutes)	U.S.A. Discounted Reciprocal Tariffs
Maldives	10%	10%
Tajikistan	10%	10%
Cabo Verde	10%	10%
Burundi	10%	10%
Guadeloupe	10%	10%
Bhutan	10%	10%
Martinique	10%	10%
Tonga	10%	10%
Mauritania	10%	10%
Dominica	10%	10%
Micronesia	10%	10%
Gambia	10%	10%
French Guiana	10%	10%
Christmas Island	10%	10%
Andorra	10%	10%
Central African Republic	10%	10%
Solomon Islands	10%	10%
Mayotte	10%	10%
Anguilla	10%	10%
Cocos (Keeling) Islands	10%	10%
Eritrea	10%	10%
Cook Islands	10%	10%
South Sudan	10%	10%
Comoros	10%	10%
Kiribati	10%	10%

Reciprocal Tariffs		
Country	Tariff Charged to the U.S. (Current Legislation and Trade Statutes)	U.S.A. Discounted Reciprocal Tariffs
São Tomé and Príncipe	10%	10%
Norfolk Island	58%	29%
Gibraltar	10%	10%
Tuvalu	10%	10%
British Indian Ocean Territory	10%	10%
Tokelau	10%	10%
Guinea-Bissau	10%	10%
Svalbard and Jan Mayen	10%	10%
Heard and McDonald Islands	10%	10%
Reunion	73%	37%

هدف برنامه تعرفه ترامپ چیزی شبیه به بریتانیا است - ایجاد امپراتوری، یا در این مورد، ترمیم امپراتوری. تسلط جهانی آمریکا برای یک نسل رو به زوال بوده است و چین اکنون تولیدکننده پیشرو جهان (تا حد زیادی) و کشور تجاری پیشرو است. بنابراین، آلمان نازی، نمونه نزدیک تری از بریتانیا برای امپراتوری است. وقتی هیتلر در سال ۱۹۳۳ به قدرت رسید، با بحران اقتصادی روبرو شد. کشور او عمیقاً به واردات - به ویژه نفت، لاستیک، خوراک دام و کود - وابسته بود، اما درآمد صادراتی برای پرداخت آنها را نداشت. علاوه بر این، آلمان هنوز غرامت‌های جنگی قابل توجهی به ایالات متحده بدهکار بود - غرامت‌های فرانسه و انگلستان قبلاً لغو شده بود. بنابراین، سیاست هیتلر که توسط وزیر اقتصادش، یالمار شاخت، تدوین شده بود، لغو توافق‌نامه‌های غرامت باقی‌مانده، اعمال تعرفه‌ها برای اولویت دادن به صادرات بر واردات و دنبال کردن خودکفایی نسبی - «سیاست گزینشی عدم تعامل»، همانطور که آدام توز آن را نامید - با شرکای تجاری اصلی خود، از جمله ایالات متحده بود. اجرای این برنامه مملو از چالش بود، اما در نهایت به رژیم نازی اجازه داد تا به سرعت دوباره مسلح شود و در عین حال اقتصاد داخلی را تقویت کند. آلمان تا سال ۱۹۳۸ به اشتغال کامل دست یافت، به استثنای قابل توجه یهودیانی که به دلیل قوانین سرکوبگرانه نورنبرگ از کار خود اخراج شده بودند. تا سال ۱۹۴۰، کمبود نیروی کار شروع به ظهور کرد که به سرعت با کار برده‌وار یهودیان و اسرای جنگی جبران شد. در نهایت، البته، اقتصاد هیتلر نتوانست چنین تلاش جنگی عظیمی را علیه نیروهای مشترک ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی تحمل کند و تا بهار ۱۹۴۵، قاطعانه شکست خورد.

ترامپ، مانند هیتلر، بر قطع ارتباط با شرکای تجاری تاریخی - کانادا، مکزیک، اتحادیه اروپا، بریتانیا، ژاپن، کره جنوبی و چین - و دستیابی به خودکفایی نسبی تمرکز دارد. او می‌خواهد امپریالیسم آمریکا را تقویت کند و «فضای حیاتی آمریکا» را گسترش دهد تا کانادا، گرینلند و کانال پاناما را نیز شامل شود. هدف اصلی اقتصادی او چین است که با تعرفه‌هایی تا سقف ۱۴۵ درصد به آن ضربه زده است، اما هر ملتی در جهان (از جمله کشورهای غیرملی، مانند جزایر هرد و مک‌دونالد که فقط پنگوئن‌ها در آن ساکن هستند) در تلاش برای کاهش وابستگی خارجی، افزایش تولید داخلی و جمع‌آوری پول، مشمول تعرفه‌ها هستند.

تعرفه‌هایی از این نوع که در حال حاضر اجرا یا پیشنهاد می‌شوند، هیچ منطق اقتصادی ندارند و هیچ شانسی برای جلوگیری از رکود یا بازگرداندن تسلط از دست رفته ندارند. اگر ترامپ بخواهد از تعرفه‌ها به اندازه کافی پول برای کاهش یا حذف مالیات بر درآمد جمع‌آوری کند، محکوم به شکست است زیرا نرخ‌هایی که به اندازه کافی بالا هستند تا هزینه خدمات و هزینه‌های دولت ایالات متحده را بپردازند، به سرعت واردات را کاهش می‌دهند و همان درآمدی را که قرار است تعرفه‌ها افزایش دهند، قطع می‌کنند. اگر هدف او استفاده از تعرفه‌ها برای تقویت تولید داخلی (جایگزینی واردات) باشد، او قطعاً شکست خواهد خورد زیرا واردات - مواد اولیه، تراشه‌های سیلیکونی، قطعات ماشین‌آلات و اقلام غذایی عجیب و غریب (مانند آووکادو) - برای گسترش تجارت ایالات متحده و هزینه‌های مصرف‌کننده

ضروری هستند. تهدید تلافی جویا نه چین برای قطع دسترسی ایالات متحده به عناصر کمیاب ضروری، نمونه‌ای از ضرورت واردات است.

در نهایت، این فرضیه اساسی که تعرفه‌های بالا همیشه از رفاه آمریکا پشتیبانی می‌کنند، اساساً ناقص است. به آزمایش فکری زیر توجه کنید:

دولت چین، در «ابراز عشق به مردم بزرگ آمریکا»، تصمیم می‌گیرد به هر بزرگسال آمریکایی یک ماشین برقی به ارزش حدود (50000) دلار بدهد. دولت ایالات متحده در ابتدا فکر می‌کند که این یک اسب تروا است، اما پس از بررسی هزار ماشین ارسال شده به عنوان پیش پرداخت، متوجه می‌شود که هیچ تله انفجاری یا دستگاه شنودی وجود ندارد.

مردم آمریکا خوشحال می‌شوند. تولیدکنندگان خودرو و اتحادیه کارگران خودرو خشمگین هستند.

سوال: ایالات متحده چه باید بکند

پاسخ: خودروها را در نظر بگیرید.

اگر مردم چین بخواهند مواد اولیه، سرمایه و نیروی کار را با ارزش «50000» دلار توزیع کنند، ماحقق خواهیم بود اگر آن را رد کنیم. این خودروها دارایی خالص (و همچنین تحرک) بزرگسالان آمریکایی را افزایش می‌دهند و به آنها امکان خرید کالاها و خدمات دیگر را می‌دهند. آنها اقتصاد را تحریک می‌کنند و انتشار گازهای گلخانه‌ای را تا حد زیادی کاهش می‌دهند. هجومی برای ساخت ایستگاه‌های شارژ و تولید برق برای تأمین انرژی آنها و مقدار زیادی قراضه برای تولید فولاد جدید وجود خواهد داشت. اگر برخی از کارگران خودروسازی شغل خود را از دست بدهند، می‌توانند در صناعی که از هدیه 1/25 تریلیون دلاری چین تغذیه می‌شوند، استخدام شوند. دولت ایالات متحده می‌تواند از کارگران در این گذار حمایت کند.

حال فرض کنید چینی‌ها فقط ارزش نصف، یک سوم یا حتی فقط یک دهم یک خودرو را پیشنهاد داده باشند؟ پاسخ باید یکسان باشد - پول را بگیرید. رد کردن واردات ارزان چینی و سایر کالاها معادل رد کردن خودرو است، تا زمانی که کالاها با قیمتی کمتر از میانگین جهانی و زمان کار لازم برای تولید آنها فروخته شوند. (برای محاسبات مدل، لطفاً به ژمینگ لانگ و همکاران مراجعه کنید. همچنین لری سامرز.)

این انتقال فرضی منابع در واقع استثنایی نیست؛ بلکه اساس امپریالیسم است. در قرن‌های نوزدهم و بیستم، سلب مالکیت منابع استعماری و استثمار مردم، قدرت‌های کلان‌شهر، از جمله ایالات متحده، را ثروتمند کرد. تفاوت امروز این است که بسیاری از کشورهای به اصطلاح "در حال توسعه"، برای ایجاد صنایع داخلی کافی برای بیرون راندن جمعیت خود از فقر شدید، خوداستثاری می‌کنند. علاوه بر این، آنها دلارهایی را که برای

خرید محصولات آمریکایی یا اوراق قرضه خزانه داری ایالات متحده استفاده می‌شود، به عنوان پرداخت برای کالاهای خود می‌پذیرند. چین بزرگترین نمونه این عمل خود استثماری است، اما تمایل آن برای ادامه در حال حاضر در حال آزمایش است. این کشور ممکن است تصمیم بگیرد که به سادگی برنامه‌های موجود برای افزایش مصرف داخلی را در راستای سیاست بلندمدت "جهانی‌سازی زدایی" و "توسعه مشترک" تسریع کند.

در مواجهه با واکنش چینی‌ها، سیاست تجاری حمایت‌گرایانه و هیتلری ترامپ مضحک است. برنامه‌های او برای اعمال تعرفه‌های بیشتر بر ترانزاکشن‌های کامپیوتری و داروها، یا حتی اخذ هزینه از کشورها برای تجارت با ایالات متحده، در صورت اجرا، رکود اقتصادی پیش رو را تسریع می‌کند، یا در صورت وقوع، آن را عمیق‌تر خواهد کرد. تنها راه معقول برای بهبود وضعیت رو به زوال طبقه کارگر آمریکا، راه‌هایی هستند که ترامپ و دیگر جمهوری‌خواهان (و اکثر دموکرات‌ها) از همان ابتدا رد کرده‌اند: یارانه دادن یا ملی کردن صنایع کلیدی برای یک اقتصاد پايدار و سبز؛ بازگرداندن نرخ‌های مالیات نهایی بالا، مانند نرخ‌های جاری از ۱۹۴۴ تا ۱۹۶۳؛ مالیات بر ثروت برای کاهش نابرابری؛ حمایت از رشد اتحادیه‌های کارگری برای تضمین دستمزدهای عادلانه؛ کوتاه کردن بال‌های بخش مالی غیرمولد با اعمال هزینه بر معاملات سهام؛ محدود کردن حمایت از حق ثبت اختراع؛ و ایجاد روابط تجاری خوب و غیراجباری با سایر کشور

2. ترامپ قصد دارد مهاجران را مجازات کند تا نژادپرستی خود را تأیید کند

سیاست تعرفه‌ای ترامپ، متحدان و دشمنان را به یک اندازه نگران می‌کند. دمدی مزاجی او - تعرفه‌هایی که یک روز افزایش و روز دیگر کاهش می‌یابند - نقصی در سیستم او نیست، بلکه هدف است. ترامپ با کنترل ظهور و سقوط بازارهای جهانی یا سیاست‌های تجاری و پولی یک کشور با یک کلمه یا توبیت، قدرت مطلق رویایی خود را نشان می‌دهد، محصولی از خودشیفتگی که اگرچه از نظر تأثیرچندان قوی نیست، اما از نظر مقیاس هیتلری است. این آسیب‌شناسی به حوزه اقتصادی محدود نمی‌شود. این آسیب‌شناسی در سیاست مهاجرت، موضوع دیگری که باعث انتخاب او شد، نیز آشکار است.

در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، ترامپ مهاجران از کشورهای غیر اروپایی را قاتل، متجاوز، بیمار، مودی و مسموم‌کننده خون نامید، زبانی که از هیتلر، **هیملر**، **گوبلز** و دیگر نازی‌ها وام گرفته شده بود. او پیشنهاد دستگیری و اخراج بیست میلیون نفر از آنها (درحالی‌که تنها حدود ۱۱ میلیون کارگر بدون مدرک در ایالات متحده وجود دارد) و ساخت مجمع‌الجزایری از اردوگاه‌ها برای تسهیل این روند را داد.

ترامپ در افراط‌گرایی خود تنها نیست. او توسط یک زیرساخت سازمانی و پرسنلی گسترده پشتیبانی می‌شود که شامل اندیشکده‌های ضد مهاجرت، طرفداران «فقط انگلیسی» (سیاستی که اخیراً با دستور اجرایی مطرح شده است) و مخالفان تنوع و چندفرهنگی

آموزشی مانند **کریستوفر و فو** می‌شود. طبیعتاً در میان متحدان فردی متعهد ترامپ، معاون رئیس جمهور او، سناتور سابق اوهایو، جی. دی. ونس، قرار دارد که به طرز بدنامی ادعا کرد مهاجران هائیتی در اسپرینگفیلد، اوهایو حیوانات خانگی ساکنان را می‌خورند و هفته گذشته، قبل از سفرش به واتیکان، اظهار داشت که کنفرانس اسقف‌های ایالات متحده در حال اسکان «مهاجران غیرقانونی» فقط برای جمع‌آوری کمک‌های فدرال است. (شایعه ای در حال گسترش است که ونس پاپ را کشته است. من هیچ مدرکی برای اثبات یا رد این ادعا ندارم.)

بسیاری از جمهوری خواهان برجسته دیگر، از جمله گرگ ابوت، فرماندار تگزاس، ران دسانتیس، فرماندار فلوریدا، مایک جانسون، رئیس مجلس نمایندگان، تام کاتن، سناتور آرکانزاس و استیون میلر، مشاور امنیت داخلی، دیدگاه‌های نفرت انگیز مشابهی را ابراز کرده اند.

میلر در گذشته از نشریات آنلاین آشکارا نژادپرستانه مانند **VDARE** و **American Renaissance** حمایت کرده و اخیراً خواستار "گرامت" برای تمام خساراتی شده است که به دلیل "مهاجرت گسترده، غیرقانونی و کنترل نشده" به خانواده های آمریکایی وارد شده است.

اخیراً، ترامپ از زبان نژادپرستانه بیولوژیکی الهام گرفته از نازی ها به سمت لفاظی‌هایی رفته است که به جای آن بر امنیت عمومی تمرکز دارد. او تعداد زیادی از مهاجران آمریکای لاتین را به عضویت در باند ونزوئلایی ترن د آراگوا و باند السالوادوری -MS 13 متهم کرده است. این بهانه ای بود که برای تبعید حدود 200 مهاجر به یک زندان بدنام و وحشیانه در السالوادور استفاده شد. تعداد کمی از اخراج شدگان، اگر نگوییم هیچ، از روند قانونی برخوردار بودند و اکثر آنها به عضو باند های تبهکار بودند و نه در واقع مرتکب هیچ جرمی شده بودند. (طبق قانون فدرال، نداشتن مدرک جرم مدنی است، نه کیفری.) پرونده کیلمار آبرگو گارسیا، یک مهاجر قانونی ونزوئلایی که به گفته دولت به دلیل «خطای اداری» اخراج شد، همچنان مورد توجه جدی است. با وجود حکم دیوان عالی مبنی بر اینکه ایالات متحده باید آزادی او را «تسهیل» کند، او همچنان در زندان است. اخراج‌های بیشتر به السالوادور در حال حاضر با حکم دیوان عالی مسدود شده است.

در اواخر ماه مارس، کار بر روی یک مرکز بازداشت مهاجران در فورت بلیس، در ال پاسو، تگزاس، آغاز شد. این مرکز حدود ۸۰۰۰ نفر را در خود جای خواهد داد. (بایدن پیش از این تعداد نامعلومی از کودکان مهاجر بدون همراه را در فورت بلیس اسکان داده بود.) این اردوگاه الگویی برای حدود ده اردوگاه دیگر در سراسر کشور، از ایستگاه ذخیره هوایی نیاگارا فالز در نزدیکی بوفالو، نیویورک، تا پایگاه نیروی هوایی هیل در یوتا، خواهد بود. با فرض اینکه همه آنها ساخته شوند - که با توجه به هماهنگی و تمرکز مورد نیاز، چشم‌اندازی بعید است - این بدان معناست که (80000) مهاجر می‌توانند در

اردوگاه‌ها اسکان داده شوند و منتظر پردازش باشند، که بخش کوچکی از ۲۰ میلیون اخراج وعده داده شده است.

در واقع، ترامپ تاکنون مهاجران کمتری را نسبت به بایدن در همان مقطع از دوره ریاست جمهوری خود بازداشت و اخراج کرده است. دلایل آن هم پیش پا افتاده و هم برنامه ریزی شده است. ترامپ اکثر افراد وزارت امنیت داخلی را که می‌دانستند چه کار می‌کنند، اخراج کرد. اما مهمتر از آن، ترامپ می‌داند که هرگونه برنامه اخراج گسترده برای اقتصاد آمریکا ویرانگر خواهد بود. حداقل ۴۰٪ از کارگران کشاورزی ایالات متحده بدون مدرک هستند؛ ۳۱٪ از کارگران بخش مهمانداری؛ و درصدهای کمتر اما همچنان بزرگ در مراقبت‌های بهداشتی و ساخت و ساز.



سایت مانیتور، فورت بلیس، ۱۰ آوریل ۲۰۲۵). عکس: رز تایر برای روزنامه Stars and Stripes (وزارت دفاع ایالات متحده)

یکی دیگر از کانون‌های تعصب نژادی و بیگانه‌هراسی، دانشجویان دانشگاه هستند. وزارت امنیت داخلی ترامپ دامنه اقدامات خود را به دستگیری دانشجویان مقیم قانونی اما متولد خارج از کشور گسترش داده است. بسیاری از آنها – تاکنون حدود (1700) نفر، اما احتمالاً تعداد بسیار بیشتری – در اعتراضات طرفدار فلسطین یا ضد اسرائیل شرکت داشته‌اند. ویزای برخی دیگر به دلیل تخلفات جزئی قانونی، از جمله جریمه سرعت غیرمجاز، یا به دلیل متهم شدن به جرائم جزئی، اما محکوم نشدن، لغو شده است. با این حال، این دانشجویان اصلاً مهاجر نیستند؛ آنها دریافت کنندگان صادرات آموزشی ایالات متحده هستند. دانشجویان متولد خارج از کشور در مجموع تقریباً ۴۵ میلیارد دلار به اقتصاد ایالات متحده اضافه می‌کنند و از تقریباً ۳۸۰ هزار شغل حمایت می‌کنند، تقریباً معادل نصف تأثیر صنعت خودروسازی ایالات متحده. بهبود تراز تجاری ایالات متحده.

هدف از بازداشت‌ها و اخراج‌های ترامپ پایان دادن به مهاجرت یا حتی کاهش قابل توجه تعداد آن نیست. هدف انگ زدن به مهاجران و غیرسفیدپوستان است، در نتیجه برتری ملی و نژادی رئیس جمهور، متحدان و حامیان او را تأیید می‌کند. به طور گسترده‌تر، این [هدف] تأیید طبیعی بودن و اجتناب‌ناپذیری یک سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است - که توسط کشورهای در حال توسعه، متحدان و رقبا به چالش کشیده شده است - که در آن ایالات متحده مرکز نظم جهانی را اشغال می‌کند. ترامپ با اقدامات خود در مورد

تعرفه‌ها و مهاجرت، ناخواسته پایان این سلطه را تسریع می‌کند. به همین دلیل می‌توانیم از او تشکر کنیم. اما هزینه آن چه خواهد بود؟

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

استیون اف. آیزنمن استاد بازنشسته دانشگاه نورث وسترن و پژوهشگر افتخاری دانشگاه ایست آنجلیا است. آخرین کتاب او، به همراه سو کو، با عنوان «راهنمای مصور فاشیسم آمریکایی برای جوانان» (انتشارات OR Books) منتشر شده است. او همچنین یکی از بنیانگذاران و مدیر.



استیون اف. آیزنمن

_____ با تقدیم سلامها «2025-05-11»

.....